



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسّی طباطبائی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۷-۱۳۹۶

جلسه بیست و یکم؛ سه شنبه ۱۳۹۶/۸/۹

توجیه دو روایتی که چه بسا استظهارش مخالف با قاعده غرور است

مرحوم شیخ رحمته در ادامه، دو روایت ذکر می فرمایند که ممکن است توهم شود خلاف قاعده غرور

هستند. این دو روایت عبارتند از:

۱. روایت زراره:

و [محمّد بن الحسن] بإسناده عن الصّفّار عن يعقوب بن يزيد عن صفوان بن يحيى عن سليم الطّربال أو عمّن رواه عن سليم عن حريز عن زرارة قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام رجل اشترى جارية من سوق المسلمين فخرج بها إلى أرضه فولدت منه أولاداً ثم إن أباهما يزعم أنّها له و أقام على

۱. کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۴۹۵:

و أما السكوت عن رجوع المشتري إلى البائع في بعض الأخبار، فهو لعدم كونه مسوقاً لذلك.

کروایة زرارة: «في رجل اشترى من سوق المسلمين جارية فخرج بها إلى أرضه فولدت منه أولاداً، ثم أتاهما من يزعم أنّها له و أقام على ذلك

البيّنة، قال: يقبض ولده و يدفع إليه الجارية، و يعوّضه من قيمة ما أصاب من لبنها و خدمتها».

و روایة زریق، قال: «كنت عند أبي عبد الله عليه السلام يوماً إذ دخل عليه رجلان، فقال أحدهما: إنّه كان عليّ مالٌ لرجل ...

۲. در استبصار به جای «ثم إن أباهما يزعم» دارد: «ثم أتاهما من يزعم» که صحیح تر می باشد:

✓ الاستبصار فيما اختلف من الأخبار، ج ۳، ص ۸۵:

فأما ما رواه الصّفّار عن يعقوب بن يزيد عن صفوان بن يحيى عن سليم الطّربال أو عمّن رواه عن سليم عن حريز عن زرارة قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام رجل اشترى جارية من سوق المسلمين فخرج بها إلى أرضه فولدت منه أولاداً ثم أتاهما من يزعم أنّها له و أقام على ذلك البيّنة قال يقبض ولده و يدفع إليه الجارية و يعوّضه من قيمة ما أصاب من لبنها و خدمتها.

✓ الوافي، ج ۱۸، ص ۷۵۰:

۱۸۲۲۶-۴ - التهذيب، ۷/ ۸۳ / ۷۱ / ۱ عنه عن يعقوب بن يزيد عن صفوان بن يحيى عن سليم الطربال أو عمّن رواه عن سليم عن حريز عن

ذَلِكَ الْبَيِّنَةُ قَالَ: يَقْبِضُ وَلَدَهُ وَ يَدْفَعُ إِلَيْهِ الْجَارِيَةَ وَيُعَوِّضُهُ فِي قِيَمَةِ مَا أَصَابَ مِنْ لَبْنِهَا وَ خِدْمَتِهَا.^۳

زراره می گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: مردی از بازار مسلمین جاریه‌ای می‌خرد و به سرزمین خود می‌برد و اولادی از او متولد می‌شوند، سپس کسی که ادعا می‌کند جاریه مال اوست نزدش می‌آید و بر آن اقامه بینه می‌کند. حضرت فرمودند: آن شخص فرزندش را می‌گیرد و جاریه را به مدعی می‌دهد و قیمت آنچه از شیر و خدمت آن جاریه استیفاء کرده را به مدعی پرداخت می‌کند.

این روایت از لحاظ سند به خاطر مردد بودن بین «سُلَيْمِ الطَّرِبَالِ» و «عَمْرِ رَوَاهُ عَنْ سُلَيْمِ» ناتمام است و خود سلیم الطربال نیز توثیق ندارد. البته کسانی که مشایخ صفوان بن یحیی را ثقه می‌دانند یا قائل هستند هر روایتی که سندش تا صفوان تمام باشد مورد اعتماد است، سند در نزد آنها تمام است، اما همان‌طور که قبلاً بیان کردیم ما نتوانستیم از عهده اثبات این مطلب برآیم.

ممکن است گفته شود: حضرت در این روایت فرمودند که مشتری، جاریه را به مدعی برمی‌گرداند و قیمت آنچه را که از لبن و خدمت جاریه استفاده کرده نیز می‌پردازد، اما چیزی نفرمودند که مشتری حق رجوع به بایع را دارد، پس معلوم می‌شود بایع فضولی ضامن نیست.

جواب این مطلب روشن است و آن اینکه حضرت در این روایت، از جهت جواز رجوع مشتری به بایع در مقام بیان نبودند. شاهدش هم آن است که در جواز رجوع نسبت به ثمن، کسی شک ندارد و نیز شکی نیست که مشتری باید قیمت ولد را بپردازد، در حالی که روایت متعرض آن نشده است. شاید هم وجه اینکه حضرت در مورد جواز رجوع مشتری به بایع چیزی نفرمودند، این بوده باشد که مشتری، جاریه را از فردی در بازار خریده بود که دیگر امکان دسترسی به آن فرد وجود نداشت؛ خصوصاً که چندین سال از عقد بیع گذشته بود - چون روایت بیان می‌کند در این مدت چندین اولاد از جاریه متولد شده بود - و چون دیگر امکان دسترسی به بایع وجود نداشت، لذا حضرت متعرض حکم آن نشدند.

۲. روایت رُزِيق:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ فِي الْمَجَالِسِ وَ الْأَخْبَارِ بِإِسْنَادِهِ الْأَتِيِّ عَنْ رُزَيْقٍ^۴ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ

زرارة قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام رجل اشترى جارية من سوق المسلمين فخرج بها إلى أرضه فولدت منه أولادا ثم أتاها من يزعم أنها له وأقام

على ذلك البينة قال يقبض ولده و يدفع إليه الجارية و يعوضه في قيمة ما أصاب من لبنها و خدمتها

بيان: في بعض النسخ ثم إن أباه يزعم أنها له و ليس بواضح قال في الإستبصار يقبض ولده يعني بالقيمة.

۳. وسائل الشريعة، ج ۲۱، كتاب النكاح، أبواب نكاح العبيد و الاماء، باب ۸۸، ح ۴ و تهذيب الاحكام، ج ۷، ص ۸۳.

۴. الأملالي (للطوسي)، ص ۶۹۷

اللَّهِ ﷺ يَوْمًا إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ إِلَى أَنْ قَالَ فَقَالَ أَحَدُهُمَا: إِنَّهُ كَانَ عَلَيَّ مَالٌ لِرَجُلٍ مِنْ بَنِي عَمَّارٍ وَ لَهُ بِذَلِكَ ذِكْرٌ حَقٌّ وَ شُهُودٌ فَأَخَذَ الْمَالَ وَ لَمْ أَسْتَرْجِعْ مِنْهُ الذِّكْرَ بِالْحَقِّ وَ لَأَ كَتَبْتُ عَلَيْهِ كِتَابًا وَ لَأَ أَخَذْتُ مِنْهُ بَرَاءَةً وَ ذَلِكَ لِأَنِّي وَتَّقْتُ بِهِ وَ قُلْتُ لَهُ مَرَّقِ الذِّكْرَ بِالْحَقِّ الَّذِي عِنْدَكَ فَمَاتَ وَ تَهَاوَنَ بِذَلِكَ وَ لَمْ يُمَزِّقْهَا وَ عَقَّبَ هَذَا أَنْ طَالَبَنِي بِالْمَالِ وَرَأْتُهُ وَ حَاكَمُونِي وَ أَخْرَجُوا بِذَلِكَ الذِّكْرَ بِالْحَقِّ وَ أَقَامُوا الْعُدُولَ فَشَهِدُوا عِنْدَ الْحَاكِمِ فَأَخَذْتُ بِالْمَالِ وَ كَانَ الْمَالُ كَثِيرًا فَتَوَارَيْتُ مِنَ الْحَاكِمِ فَبَاعَ عَلَيَّ قَاضِي الْكُوفَةِ مَعِيشَةً لِي وَ قَبَضَ الْقَوْمُ الْمَالَ وَ هَذَا رَجُلٌ مِنْ إِخْوَانِنَا ابْتُلِيَ بِشِرَاءِ مَعِيشَتِي مِنَ الْقَاضِي ثُمَّ إِنَّ وَرَثَةَ الْمَيْتِ أَقْرَأُوا أَنَّ الْمَالَ كَانَ أَبُوهُمْ قَدْ قَبَضَهُ وَ قَدْ سَأَلُوهُ أَنْ يَرُدَّ عَلَيَّ مَعِيشَتِي وَ يُعْطُونَهُ فِي أَنْجُمٍ مَعْلُومَةٍ فَقَالَ إِنِّي أَحِبُّ أَنْ تَسْأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ عَنْ هَذَا.

رُزِيقُ مِي گويد خدمت امام صادق ﷺ بودم که دو مرد داخل شدند. یکی از آنها گفت: مالی از مردی از بنی عمار در نزد من بود [به او بدهکار بودم] و در مقابل آن سندی در دست آن شخص بود و شهودی هم داشت. پس مال را گرفت و من از او سند را نگرفتم و چیزی هم بر او ننوشتم [که طلبش را دریافت کرده است] و براءت ذمه‌ای هم از او نگرفتم؛ چراکه به او اطمینان داشتم و به او گفتم آن سند که در نزدت است را پاره کن، اما آن شخص فوت کرد و کوتاهی کرد و سند را پاره نکرد، و بعد از آن وراثت آن مرد آمدند و طلب مال کرده و مرا محاکمه کردند و آن رسید را آوردند و شهود عدول هم در نزد حاکم اقامه کردند. پس محکوم به رد مال شدم و آن مال هم بسیار بود. پس از حاکم فرار کردم و قاضی کوفه هم زمینی که داشتم فروخت و ورثه ثمن آن را گرفتند. و این مرد از برادران دینی ماست که آن زمین را از قاضی خریده است. بعد از آن ورثه میت اقرار کردند که پدرشان آن مال را پس گرفته بود و از این برادر دینی درخواست کردند زمین را به من برگرداند و پولش را در اقساط معینی به او برگرداند و این برادر دینی ما گفت که دوست دارم این مسئله را از امام صادق ﷺ بپرسم.

فَقَالَ الرَّجُلُ يَعْنِي الْمُشْتَرِي: جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ كَيْفَ أَصْنَعُ؟ فَقَالَ: تَصْنَعُ أَنْ تَرْجِعَ بِمَالِكَ عَلَيَّ الْوَرِثَةَ وَ تَرُدَّ الْمَعِيشَةَ إِلَى صَاحِبِهَا وَ تَخْرُجَ يَدَكَ عَنْهَا قَالَ: فَإِذَا أَنَا فَعَلْتُ ذَلِكَ لَهُ أَنْ يُطَالِبَنِي بِغَيْرِ هَذَا؟ قَالَ: نَعَمْ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ مِنْكَ مَا أَخَذْتَ مِنَ الْغَلَّةِ ثَمَنَ الثَّمَارِ وَ كُلِّ مَا كَانَ مَرْسُومًا فِي الْمَعِيشَةِ يَوْمَ اشْتَرَيْتَهَا يَجِبُ أَنْ تَرُدَّ ذَلِكَ إِلَّا مَا كَانَ مِنْ زَرْعٍ زَرَعْتَهُ أَنْتَ فَإِنَّ لِلزَّرْعِ إِمَّا قِيمَةَ الزَّرْعِ وَ إِمَّا أَنْ يَصْبِرَ عَلَيْكَ إِلَى وَقْتِ حَصَادِ الزَّرْعِ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ كَانَ ذَلِكَ لَهُ وَ رَدَّ عَلَيْكَ الْقِيمَةَ وَ كَانَ الزَّرْعُ لَهُ.

قَالَ: أَحْبَبْنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ هَارُونُ بْنُ مُوسَى التَّلَعُكْرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامِ بْنِ سَهْلٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْجَمَيْرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الطَّلَيْسِيِّ الْخَرَّازِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ رُزَيْقُ بْنُ الزُّبَيْرِ الْخُلَفَائِيُّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ).

آن مرد - یعنی مشتری - خدمت حضرت عرض کرد: فدایتان شوم! چکار کنم؟ حضرت فرمودند: در مقابل مالت - یعنی ثمن - به ورثه رجوع کن و آن زمین را هم به صاحبش برگردان و دستت را از روی آن بردار. آن مرد عرض کرد: وقتی این کارها را کردم، آیا صاحب زمین حق مطالبه از من به غیر زمینش را هم دارد؟ حضرت فرمودند: بله، مالک می‌تواند آنچه را که از منافع زمین اخذ کردی و فروختی و پولش را گرفتی، از تو پس بگیرد. و هر آنچه که در این زمین بوده در روزی که آن را خریدی [و الان تلف شده است]، واجب است به صاحبش برگردانی، مگر زراعتی که خودت آن را کاشته باشی [که آن زراعت برای زارع است] همانا برای زارع یا قیمت زراعت است و یا اینکه صاحب زمین باید صبر کند تا روز دروی آن زراعت، و اگر صاحب زمین صبر نکرد، زراعت برای مالک است و قیمت زراعت را به تو پرداخت می‌کند.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ فَإِنْ كَانَ هَذَا قَدْ أَحْدَثَ فِيهَا بِنَاءً وَ غَرْسًا؟ قَالَ لَهُ قِيَمَةُ ذَلِكَ أَوْ يَكُونُ ذَلِكَ الْمُحْدَثُ بَعِيْنَهُ يَقْلَعُهُ وَ يَأْخُذُهُ قُلْتُ: أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ فِيهَا غَرْسٌ أَوْ بِنَاءٌ فَقْلَعَ الْغَرْسَ وَ هَدَمَ الْبِنَاءَ

عرض کردم: فدایتان شوم! اگر این مشتری در زمین عمارتی ساخته باشد و درختی کاشته باشد حکمش چیست؟ حضرت فرمودند: قیمت اینها برای اوست و یا اینکه همان کسی که اینها را احداث کرده، آنها را بکند و ببرد. عرض کردم: اگر خود مالک در آن زمین درختی کاشته بود یا عمارتی ساخته بود، و مشتری آن درخت را بکند و عمارت را تخریب کند حکم چیست؟

فَقَالَ: يَرُدُّ ذَلِكَ إِلَى مَا كَانَ أَوْ يَغْرَمُ الْقِيَمَةَ لِصَاحِبِ الْأَرْضِ فَإِذَا رَدَّ جَمِيعَ مَا أَخَذَ مِنْ غَلَّتِهَا إِلَى صَاحِبِهَا وَ رَدَّ الْبِنَاءَ وَ الْغَرْسَ وَ كُلَّ مُحْدَثٍ إِلَى مَا كَانَ أَوْ رَدَّ الْقِيَمَةَ كَذَلِكَ يَجِبُ عَلَى صَاحِبِ الْأَرْضِ أَنْ يَرُدَّ عَلَيْهِ كُلَّ مَا خَرَجَ عَنْهُ فِي إِصْلَاحِ الْمَعِيْشَةِ مِنْ قِيَمَةِ غَرْسٍ أَوْ بِنَاءٍ أَوْ نَفَقَةٍ فِي مَصْلَحَةِ الْمَعِيْشَةِ وَ دَفَعَ النَّوَائِبِ عَنْهَا كُلُّ ذَلِكَ فَهُوَ مَرْدُودٌ إِلَيْهِ.

حضرت فرمودند: مشتری باید آنها را به حالت اول برگرداند یا اینکه قیمت آنها را به صاحب زمین بپردازد. وقتی مشتری جمیع آنچه از منافع زمین گرفته بود به صاحبش رد کرد و عمارت یا درخت را و هر چه را که در آن زمین از قبل احداث شده بود به حالت اول برگرداند یا اینکه قیمت آن را برگرداند، واجب است بر صاحب زمین که به مشتری هر آنچه در جهت اصلاح زمین خرج کرده است را برگرداند، از جمله قیمت درختکاری، یا قیمت بنای یا هزینه اصلاح زمین و دفع سیل از آن زمین؛ تمام اینها را باید به مشتری برگرداند.

حضرت در این روایت با اینکه فرمودند مشتری می‌تواند به ورثه رجوع کند و ثمن را از آنها بگیرد، اما در مورد غراماتی که مشتری به صاحب زمین پرداخت کرده چیزی نفرمودند، با اینکه قاعده غرور اقتضاء

۵. وسائل الشیعة، ج ۱۷، کتاب التجارة، أبواب عقد البیع و شروطه، باب ۳، ح ۱، ص ۳۴۰ و الامالی الطوسی، ص ۶۹۷.

می‌کند مشتری حق رجوع به ورثه و مطالبه این غرامات را داشته باشد.

مرحوم شیخ^۶ جواب خوبی به این اشکال می‌دهند که در اینجا چون مشتری در مورد رابطه خود با مالک از حضرت سؤال کرده بود، لذا حضرت به همان سؤال مشتری پاسخ دادند و در صدد بیان رابطه مشتری با بایع نبودند، لذا روایات دیگری که رابطه مشتری با بایع را بیان می‌کند و لو بالعموم، تنافی با این روایت ندارد.

شیخ رحمته الله جواب دیگری هم می‌دهند و می‌فرمایند: علاوه آنکه بایع در این واقعه، قاضی بوده است و چون قاضی به وظیفه خود عمل کرده و طبق مبانی باب قضا حکم کرده، لذا دیگر تغريم نمی‌شود. بینه هم چون به وظیفه خود عمل کردند و دروغ نگفتند، تغريم نمی‌شوند. ورثه هم که علی الفرض پول را گرفتند، بایع نبودند و غار نسبت به آنها صادق نیست. این در صورتی است که بگوئیم اصل قضا صحیح بوده است. اما اگر بگوئیم اصل قضا باطل بوده - كما هو الظاهر؛ چون قاضی جزء عامه بوده و مشتری شیعه بوده و می‌دانسته با قضای باطل، حق تصرف در آن زمین را ندارد - در این صورت چون مشتری علم به فساد بیع داشته، لذا مسئله از فرض غرور خارج می‌شود و دیگر مشتری حق رجوع به بایع را ندارد. البته با این توجیه، مشکلات دیگری در روایت پیدا می‌شود، ولی مهم آن است که سند روایت ناتمام بوده و حجّت نیست و مشتمل بر بعض موارد خلاف قاعده هم می‌باشد.

والحمد لله رب العالمين

جواد احمدی

۶. کتاب المكاسب، ج ۳، ص ۹۷؛

و فيه مع أنا نمنع ورودها إلا في مقام حكم المشتري مع المالك:- أن السكوت في مقام البيان لا يعارض الدليل، مع أن رواية زرارة ظاهراً عدم التمكّن من الرجوع إلى البائع، مع أن البائع في قضية زريق هو القاضي، فإن كان قضاؤه صحيحاً لم يتوجه إليه غرم؛ لأنّ الحاكم من قبل الشارع ليس غاراً من جهة حكمه على طبق البيّنة المأمور بالعمل بها، و إن كان قضاؤه باطلاً كما هو الظاهر فالظاهر علم المشتري بطلان قضاء المخالف و تصرفه في أمور المسلمين، فهو عالم بفساد البيع فلا رجوع له.